

# دو شخص عجیب در کابل

(۱) آغا حسن خان (موهن لال)

یکی از اشخاص عجیبی که در تاریخ افغانستان در اوایل دوره محمدزائبان به کارنامه‌های وی بر میخوریم موهن لال است، که در حین سقوط دودمان سدوزائبان و عروج برادران وزیر فتح خان در افغانستان بود، و در جنگ اول انگلیس و افغان، یکی از عوامل مهم پیشرفت استعمار، و کامیابیهای جواپیس و فعالیت انگلیس بشمار میرفت.

شناخت حقیقی این گونه اشخاص، که بهناوین مختلف در تاریخ افغانستان، کارها کرده‌اند، برای ما خالی از دلچسپی نیست، زیرا از یکطرف یک زاویه تاریک تاریخی روشن میشود، و از پهلو دیگر، باید مورد عبرت هموطنان گردد، که دست‌های اجانب چگونه و با چه وسایل کار میکنند؟

موهن لال در تاریخ افغانستان شهرتی دارد، و بعد از آنکه سالها در افغانستان بود، کتابی را بنام (زندگانی امیر دوست محمد خان) بویان انگلیسی نوشت، و درین کتاب بی از مشاهدات خود را فراهم آورد، که یکی از منابع موثق تاریخ دوره محمدزائبان است.

این شخص اصلاً مسلمان بود، و آغا حسن خوانده بود، و از بچگی ادوی از دودمان راجه منی رام کشمیری بدین اسلام مشرف شده بودند. پدرش مرزا محمد شکوه نامداشت که از مریدان مولانا فخر بود، و آغا حسن پس از تحصیل در کالج دهلی برای آموزش فرستاد، و در آنجا پارسی و انگلیسی را خوب آموخت، و بجهت «منشی فارسی» بازآمده‌اران انگلیسی هند محصور گشت. و شاید برای مقاصد سیاسی خود را بنام «موهن لال» شهرت داد.

در ابتداء با برانس معروف و دکتور جیراد بشغل منشی گری پرداخت، و بسال (۱۸۳۲ م) بسوی ایران فرستاده شد، و بسیاحت افغانستان، ترکستان، خراسان مؤفق آمد، و این سیاحت نامه را در سال (۱۸۳۴ م) از کلبکته منتشر ساخت.

موهن لال مشاهدات خود را در افغانستان بدوران جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۴۰ م) در کتابی نوشت، که به (زندگانی امیر دوست محمد خان) شهرت دارد، وی تا سال اخیر حیات خویش در دهلی بود، و بسال (۱۸۷۰ م) از جهان درگذشت، و یکی از خدمتکاران لایق بسط استعمار انگلیس بشمار میرفت، و اعزاز (آردر آف دی امپایر) ایند ایت آف دی آردر آف برشین لاین) را حاصل کرد، و دودمان وی تا کنون در دهلی موجود است.

خانم موهن لال ( حیدری بیگم ) نیز از زنان دانشمند و نویسنده ای بود ، این خانم روزنامه‌چی ایام انقلاب دهلی ( غدر ) را در ( ۱۸۵۷ م ) نوشته بود ، که بحکم مامورین انگلیسی دهلی در ( ۱۸۸۰ م ) ضبط گردید ، و بار دوم همین خانم ، حوادث مذکور را کوتاه تر از روی روزنامه‌چی مذکور نوشت . ( ۱ )

موهن لال بعد از سیاحت نخستین خود ، بار دوم در سال ( ۱۸۳۷ م ) به افغانستان آمد ، و این وقتی بود ، که لارڈ آکلینڈ Lord Auckland گورنر جنرال هند بنام توسیع روابط تجارتمی مکتوبی را در ۲۲ اگست ۱۸۳۶ م به امیر دوست محمد خان ارسال داشت و متعاقباً یک مسیون تجارتمی را در ۱۵ می ۱۸۳۷ با نامه ای بحضور امیر فرستاد . رئیس این هیئت سرالکندر برنس Burns معروف بود ، و میجر لیچ Wood و دکتور لارڈ D.P. Lord که اشخاص نظامی بودند ، نیز درین هیئت شمول داشتند ، و موهن لال بعین منشی و نویسنده آنها بسکابل آمد . هیئت انگلیسی چندین ماه در کابل ماند ، ولی مذاکرات شان با امیر نتیجه ای نداد ، و در ( ۲۶ ) اپریل ۱۸۳۸ م نا کام بسوی هند بازگشتند ، و درین وقت بود که کابیتان ویکویچ از طرف دولت روسیه بقندهار آمد ، و بعد از آن بسکابل شد ، و وضع سیاسی افغانستان را تیره و دگرگون ساخت ، چنانچه برنس در ۱۵ جنوری ۱۸۳۸ ذریعه مکتوبی ورود نماینده زار روس را بسکابل بحکومت انگلیس خبر داد ، و نگاشت که این روس هر دو برای بدست آوردن تفوق سیاسی در دربار کابل میکوشند .

موهن لال بنا بر بلدیتی که در افغانستان بهم رسانیده بود ، مرکز فعالیت سیاسی این هیئت بود ، و با آنها بسکابل به هند بازگشت ، ولی فعالیت دیگر وی وقتی آغاز گشت ، که انگلیس ها بفکر حمله بفاک افغانستان افتادند ، و خواستند که شاه شجاع مغلوب را واپس باریکه سلطنت افغانی برگردانند ، و بذریعه وی مقاصد سیاسی خود را به آخر رسانند . برای این کار تأمین کنند و بلوچستان از همه اولتر لازم بود ، بنا بر آن انگلیس ها برنس را گماشتند ، تا بارستم خان میر خیر پور معاهدتی را امضا کند ، ولی میر به امضای این عهد تن نداد ، و برنس مدتی اندرین کار سرگردان بماند .

استعمار طلبان همواره عادت داشتند ، و در مواردیکه مستقیماً نا کام می ماندند ، بذریعه جواسیس هندی خود که بعرف و عادات مردم آشنا بودند ، کار های مهمی را انجام میدادند ، چون رستم از امضای معاهده سر بیچید ، و برنس نا کام بشکار پور برگشت ، انجام این مهم را نیز به موهن لال آن آدم دیوسیرت مردم نماوا گذاشت ، و وی با مهارتی که داشت ، معاهده ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ م = ۶ شوال ۱۲۵۴ ه را که دارای ده ماده است به نفع دولت انگلیس بارستم خان تالپور عقد کرد ، و از آن شخص مجبور و ساده امضاء گرفت .

چون قلعیت بکر بدوران فزون کشی افغانستان اهمیتی داشت ، و دولت انگلیس بدان حصار ضرورت شدید خود را حس میکرد ، درین باره نیز موهن لال بارستم مذاکره ها کرد و تمام مقاصد خود را در کمال مهارت برستم قبولانید ، و از وی امضاء گرفت .

باین طور موهن لال در تسخیر سند و بلوچستان بدست انگلیس ، عنصر فعالی بود ، چون تأمین این دو کشور بیش از حمله با افغانستان برای دولت برطانیة اهمیتتی داشت ، بنا بر این فعالیت رجال انگلیسی در آنجا دوام کرد ، و در سال ۱۸۳۹ که لشکر انگلیس به امداد شاه شجاع از راه شکار پور و دره بولان بسوی افغانستان حرکت کرد ، مسکناتین و برنس این قشون را اداره میکردند ، و موهن لال شبکه های جاسوسی خود را تا قندهار پهن کرده بود ، در همین وقت حکمداران قندهار ، سردار کهندل خان و برادرانش که تازه بانمایندة تزاری در تماس شده بودند ، مسکاتیبی را در کمال خفا نوشتند ، و آنرا بدست پسکنفر قزلباش به میر محراب خان حکمدار کلان بلوچستان فرستادند ، تا میر مشار الیه نگذارد شاه شجاع و لشکر انگلیس از راه دره بولان بسوی قندهار بگذرد . موهن لال که جوایس خود را قبلاً در قندهار گماشته بود ، بذریعة عبدالوهاب مستوفی که از مامورین سرداران قندهار بود ، مسکاتیب محرمانه فوق را بدست آورد ، و رجال انگلیسی را از مکنونات امور و سیاست دربار قندهار واقف ساخت ، چون سردار کهندل خان و مردم قندهار بمقابل لشکر انگلیس تهیه مقاومت میدیدند ، و خود سردار با چهار هزار سوار از قندهار بمقابلت برآمده بود ، درین وقت یکی از جوایس موهن لال که محمد ظاهر نامداشت ، ومدتی بود که در قندهار با رجال دربار تماس مستقیم یافته بود ، ملانسو پیشکار و وزیر سردار کهندل خان را اغوا کرد ، و از طرف مسکناتین مکتوب تطبیع را بسوی نوشت ، و همین شخص بود که در کار سردار کهندل خان و لشکر قندهار خللی را وارد کرد ، و کهندل خان رامچهور نمود ، که قندهار را بدرود گوید ، و بسوی ایران برود ، درین وقت فعالیت جوایس موهن لال بعدی بود که بسی از رجال دربار مانند حاجی جان ، و عبدالحمید خان و غلام اخوندزاده و ملاسر و غیره را طرفدار خود ساخته بود ، و بنا بر این بدون کدام مقاومت طولانی شهر قندهار سقوط نمود ، و شاه شجاع و ولیم مسکناتین بتاریخ ( ۲۵ ) اپریل ۱۸۳۹ قندهار را تخلی آن شهر شدند ، و درین وقت بود که موهن لال ملانسو و دیگر جوایس و کارکنان فعال خود را به سران لشکر انگلیس برای اخذ جایز معرفی کرد ، و گویا این شخص منجوس جز نومی بود ، که همواره یا کبیرگان را فاسد میساخت .

سلسله فعالیت مشثوم موهن لال در افغانستان دوام کرد ، و وقتیکه لشکر انگلیس بر کابل تاخت ، فرزند دلاور امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان در غزنی بمقابلت پرداخت . ولی موهن لال این نقشه مدافعت را نیز به مهارت ابلسی خود از بین برد ، چون با عبدالرشیدخان برادرزاده امیر از مدتها آشنائی داشت ، و درین اوقات عبدالرشید در حصار غزنی بود ، بنا بر این موهن لال از خارج حصار ، آن جوان ساده را اغوا کرد ، و وسایل سقوط غزنی و ناکامی سردار غلام حیدر خان را فراهم آورد . سرجان کی دربارہ مهارت اهریمنی موهن لال چنین می نویسد :

« عبدالرشید وقتی با موهن لال آشنا شده بود که هیئت تجارتی انگلیس بدربار امیر دوست محمد خان آمده بود ، و چنین بنظر می آید که موهن لال در اغوای مردم دستی قوی داشت ، و همین مهارت وی بود که تا اخیر جنگ اول در افغانستان دوام کرد .

لشکر انگلیس بعد از سقوط غزنی بر کابل هجوم آورد و فعالیت جاسوسی موهن لال نیز باینطرف متوجه گشت . و در لشکر امیر دوست محمد خان رخنه ها وارد کرد ، و بی از سران دربار را به لطایف الحیل از امیر روی گردان نمود ، تا که کابل در ( ۷ ) اگست ۱۸۳۹ م سقوط کرد ، و شاه شجاع باز بر تخت شاهی نشست .

در دوران جنگ اول موهن لال ، در کابل فعالیت ها داشت ، و آشنایانی درین دیار پیدا کرده بود ، که از ان جمله غلام خان است ، و بذریعۀ این شخص کارهای مهمی را انجام میداد و بعد از استیصال انگلیس همین شخص به لدیان پناه برد ، و در انجا ادامه زندگانی را غنیمت شمرد . زیرا بعد از تخلیه کابل ، حیات وی درینجا مشکل شده بود .

موهن لال در دو جلد کتاب خویش که بنام زندگانی امیر دوست محمد خان نوشته ، معلومات معتنمی را از اوضاع دربار و سرداران ملت و مجاهدین و برخی از وطن فروشان و غیره فراهم آورده . و کتاب وی نمودار اوضاع گذشته و اعمال نیکان و بدان قوم است .

چنین بنظر می آید که موهن لال از منجمه کبری برای جنگ اول جان سلامت برده ، و کتب خویش را بعد از وصول هند نوشته و نشر کرده است .

## ۲- قاضی عبدالقادر خان مشهور به

### قاضی قادرو

در مجله های آریانا و دیگر مهلات و کتب تاریخی ، وقتی که راجع به نهضت عسکری و ادبی دوره اعلیحضرت امیر شیرعلی خان سخن رانده میشود ، نام قاضی قادرو در ان برده میشود . زیرا این شخص از ارکان این نهضت بوده ، و بشهادت شماره های جریده شمس النهار کابل که در ان وقت از با احصار نشر میشد ، سکر تر لشکری ( رایل ملتری سکر تری ) دربار امیر بوده و کتب اصول عسکری را نیز همین شخص از انگلیسی به پارسی ترجمه کرد - و اصطلاحات عسکری را بزبان پشتو ترتیب و رواج داد ؛ فوئاندهای لشکری را پشتو کرد ، اسمای فرزدهای لشکر را باندلهای زبانی کبابینه وار کان دولت بزبان پشتو نشر داد .

از شماره های متعدد جریده شمس النهار بر می آید ، که قاضی قادرو بدربار امیر نفوذ و اقتدار و شهرتی داشت - و در مجامع رسمی و ملی با ایراد خطابه های سیاسی و اصلاحی میبرد اخت ، و ما در مطبوعات افغانی نام وی را به نیکی برده ایم ، و از ارکان آن نهضت شمرده ایم . اما این شخص عجیب نیز ، مانند موهن لال سابق الذکر ، از عناصر مهمه جواسیس استعمار بشمار میرفت ، ولی خطرناک تر از ان ؛ زیرا این شخص تادم اخیر بلباس دوست افغانستان و یکی از عناصر داخلی مملکت در کابل و دربار امیر ماند ، و کسی هویت او را نشناخت ، ولی شخص اول الذکر علناً خارجی بود ، و در ستون دشمن بطور آشکارا کار میکرد .

من تا دو سال قبل قاضی قادرو را به چهره حقیقی وی نمی شناختم . بسال ۱۳۳۷ در کوئته بلوچستان ( پختونستان ) جوان سودا گری را در لباس اروپائی دیدم ، که خود را از احفاد قاضی قادرو معرفی کرد ، او را بادلچسبی خاصی دریافتم - و ساعتی با وی صحبت رفت . جوان کتابچه مطبوعی را بزبان انگلیسی بمن داد که در البرت پریس کوئته طبع کرده بود .

کتابچه را با مراق زیاد ازو گرفتم . و عنوان آن در انگلیسی چنین است :

Copies of Testimonials of Qazi Family

این کتابچه دارای اصل برخی از اسناد رسمی است ، که مامورین رسمی دولت انگلیس به قاضی قادر و سیرده اند . و خدمات بزرگه او را در امور افغانستان و دربار کابل تصدیق کرده اند ، و اسلاف باخلاف سفارش داده اند ، که خدمات او را قدردانی کنند . از مطالعه این تصدیق رجال انگلیسی برمی آید که قاضی قادر و از طرف شان بجهت يك عنصر فعال و در لباس دوستان بدر بار امیر کار میکرد . و تا وقتیکه امیر موصوف نا کام بسوی مزار شریف میگریخت قاضی باوی بود ، بعد از آن دفعتاً از نظرها پنهان و ناپدید گردید ، اینک من ترجمه این تصدیق را در ذیل این مقاله بخوانندگان اهدا مینمایم ، که بلا شبهه يك گوشه تاریک تاریخ را روشن میسازد .

( ۱ )

ایندور . اگست ۱۸۸۲

دوست عزیزم ! مکتوب ۲۷ جولائی شمارا گرفتم . مسرورم که در کمال امن وارد پشاور شدید ، و صحت دارید ، اگر در ایندور شمارا میدیدم ، خیلی خوب میشد ، ولی اکنون بهتر است که دساتیر حکومت هند را انتظار پریم ، بعد از سپتمبر ۱۸۸۰ با افغانستان رابطه ای ندارم ، ولی میدانم که باشجاعت و شرافت و بدون بیم ، وظایفی را که در حالت ترک کابل بشما سپرده و اعتماد کرده بودم ، انجام داده اید . و قتیکه من در افغانستان بودم ، از غیرت و لیاقت شما خیلی ممنون و از امدادی که بمن کردید ، بسیار مدیون ام . قبلاً در چون گذشته توجه مخصوص حکومت هند را بخدما ت شما معطوف داشتم ، ولی باز هم آنها را به نفع شما متوجه خواهم ساخت .

شک نیست که حکومت هند و اسکاتلند و سیرای نسبت بمن زیاد تر از خدمات شما که در افغانستان انجام داده اید ، مطلع و معترف اند . راستکار شما لیل گریفن ( ۱ )

پشاور . ( ۱۴ ) اپریل ۱۸۸۴

قاضی عبدالقادر خان که مدت درازی از طرف حکومت هند ، در کابل کار میکرد ، مردی لایق و فعال است ، و اکنون هم اطلاعات زیادی از ان مملکت دارد ، و مبلغ ( ۳۰۰ ) روپیه بطور رعاش از اداره خارجی باز یافت میدارد ، وی حاضر است . مطالعات مفتنم خود را در دسترس مامورین برطانوی راجع با افغانستان بگذارد . و تصدیق زیادی در دست دارد که در ایام جنگه آخرین کابل ، مصدر کارها و معاونتهای مهمی شده است . بسیار مسرور خواهم شد ، که وی بصورت مناسبی استخدام گردد ، زیرا سرلیبل گریفن درباره او بمن سفارش زیادی کرده است . جی ، جی کاردری ( کمشنر )

J.J.cordery.Commissioner

( ۱ ) این تصدیق با مضای Lt Col Griffin بنام قاضی قادر و نوشته شده ، و گریفن یکی از رجال معروف انگلیس بود ، که بعد از سقوط سلطنت امیر شیرعلیخان و یعقوب خان کابل را با امیر عبدالرحمن خان تسلیم کرد ، ( ۱۷ شعبان ۱۲۹۷ = ۲۱ جولائی ۱۸۸۰ ) . و وقتی که از افغانستان برآمد بجهت نمایندگی دولت انگلیس در ایالت ایندور هند مقرر شد .



دوشخص عجیب در کابل

( ۱۸ )

مجلسه سالانه ۱۳۰۵  
 شماره ۴۰۰۰  
 شماره ۱۸۸۷  
 قاضی عبدالقادر از من خواهش کرد ، که این نامه را بنویسم  
 و یقین دارم که از دیدارش ضرور خواهد شد ، وی سر چارلس کوک را می شناسد و مدتها  
 سکر تر خارجی امیر شیرعلی و نماینده مادر کابل بود ، نشیب و فراز زیادی را دیده و هم از  
 طرف امیر شیرعلی در روسیه جاسوس مغفی Emissary بوده است .

اکنون در اوضاع خود مواجه به مشکلاتی است ، و شمارا مجذوب خواهد کرد ، وی و یسرا  
 هارا می بیند ، و بین و آنان رهنمائی ها میکنند .  
 دلیو ، جی ، و اتر فیلد

شماره ۲۰ سپتامبر ۱۸۸۸  
 قاضی عبدالقادر از من خواهش نمود ، که تصدیق نامه خدمات او را بنویسم ، وی  
 يك جنگل بین بومی است که نه تنها در پشاور بلکه تمام هند شهرت دارد ، در مسایل کابل و سرحد  
 دارای تخصصی است که حکومت هند مکرراً میتواند از او استفاده کند .

سی ، دلیو ، اچیسون  
 C, W. Aichison

( ۷ )

پشاور ۶ نومبر ۱۸۸۸

عزیزم ! متأسفم که روابط شخصی ما با انجام میرسد ، من همواره از صحبت های شما  
 مسرور ، و از اطلاعات و سفارشات شما خصوصا در مسایل افغانستان رهین میباشم .  
 شما بر وقایع افغانستان و ترکستان و ممالک همجوار دارای فضاوت های درستی بودید  
 و آنچه بمن سفارش کرده ، و از روی تجربهای سابقه خود فضاوت می نمودید ، و تجاوز  
 صحیحی را باختیار حکومت می گذاشتید ، مدیون مساعی شما ام ، شما چنانی بر اجرا داشتید  
 و امیدوارم همواره در بین احترام همقطاران و اعتماد حکومت زندگانی کنید ، و از حیات  
 خوش و راحت و آزادی برخوردار باشید .

اگر تکلیفی بر شما وارد آید ، یقین دارم که ما مورین حکومت از همکاری و کمک  
 دریغ نخواهند کرد ، و بطوریکه شاید و باید باشما همدرد خواهند بود . وفای مرا با خود  
 یقین کن .

دلیو ، جی و اتر فیلد

( ۸ )

تصدیق نامه هشتم در پشاور بتاريخ ( ۱۵ ) ابریل ۱۸۵۹ با مضای اچیسون ، ادوار دز  
 A, Adwarps کمشتر نوشته شده ، و راجع به سرودمان قاضی غلام قادر خان است ، که  
 شخص مورد اعتماد و رکن دربار سلطان محمدخان بارکزائی ، و در جنگ ۱۸۴۸ - ۴۹  
 با سردار موصوف هدم بود ، و از طرف سرجان لارنس مورد تفقد قرار گرفت ، و در بحران

۱۸۵۷ خدماتی را بانگلیس نمود، و نیم لک روپیه ثروت خود را تقدیم کرد، و به فرضه هائیکه در حدود ۴ لک از پشاور اخذ میشد اشتراک جست. فیصله ای که وی بامهمندان نمود، از خدمات برجسته اوست، که موافق نوصیه کپیتان جیمس جایزه خوبی بوی داد. به کسانیکه بعد از من زمام امور بدست میگیرند سفارش میکنم که قاضی غلام قادر خان را از نظر نیندازند، و در مسایل سرحد و کابل و اقتصادیات از نفوذ بومی وی کار بگیرند، زیرا او از دوستان وفادار حکومت برطانویاست.

## ( ۹ )

تصدیق نامه نهم نیز بنام قاضی غلام قادر است، که از طرف ای. برنس A. Burnis در پشاور بتاريخ (۱۸) اپریل ۱۸۸۲ بحضور سردار بار کزائی نوشته شده و گوید، که قاضی با برادر خود در حین سفر ما بکابل، در شهر پشاور خدماتی را انجام داد، پدرش ملاحسان از بومیان افغانستان و آدم خوبی بود. که من او را در لعل پوره دریافتیم، و از آنجا باشجاع الملك بهند مفرور گشت.

## ( ۱۰ )

تصدیق نامه دهم در سال کاز کورت پشاور به تاریخ ۱۵ جنوری ۱۸۶۹ از طرف وودوارد Woodward نوشته شده و بنام قاضی محمد جان است، که پسر سوم قاضی غلام قادر خان سابق الذکر است.

از تصدیق نامه پدید می آید، که یک برادر بزرگ قاضی محمد جان، قاضی نصرالله جان نامداشت، و در کسلورای ۱۸۶۷ در پشاور از جهان رفته بود.

از اسناد فوق بخوبی برمی آید، که دو دستان قاضیان مذکور از عهد سردار سلطان محمد خان با حکمداران افغانی مجبور بودند و بدولت برطانیا خدمت می نمودند، و اولین خدمتگار اجانب ازین خاندان ملاحسان نامداشت، که برنس معروف در لال پوره د که با وی دیده بود، و پادشاه شجاع بهند فرار کرد، بعد از قاضی غلام قادر ( برادر قاضی عبدالقادر ) در دربار سرداران پشاور راه داشت، و محرمانه بخدمت انگلیس می پرداخت.

داستان قاضی عبدالقادر بر دم کابل معلوم است، که در دربار امیر شیرعلی خان حرمتی سزا داشت، و ازین اسناد برمی آید که بروسیه هم بصفت جاسوس رفته بود، چیزیکه -۹- اغرب بنظر می آید این است که قاضی قادر و برادر کابل بعد از سقوط امیر شیرعلی خان ندیده اند ولی، این شخص عجیب تا مزار شریف پادشاه را همراهی کرده و غالباً بر بستر مرگش حاضر بود، و بعد از آنکه او را بخاک سپرد، و ایس بسکاپل آمده، و از طرف گریفن بدر بار امیر عبدالرحمن خان گماشته شده بود ۱۱

ولی در دربار امیر عبدالرحمن خان کسی او را باز نشناخته است ۱۱۱  
این بود داستان دونفر جاسوس عجیب که بدر بار کابل راه داشتند، و من برای عبرت زندگان نوشتم، و استاد نادیده را بی پرده ساختم. والسلام

( عبدالحی حبیبی )

شهر نو کابل ۲۰ اسد ۱۳۲۹